

## پیوست «رؤیا» با دیدار

در این جا می‌خواهم نبشتار یکی از دوستانم را ارزیابی کنم. برآنم آن‌چه را ایشان گفته‌اند، وارونه‌سازم و نشان دهم که وارونه‌گفتار ایشان درست است. آن سوی سخن، به‌ناچار، این می‌شود که گفتار ایشان به‌گونه درست، وارونه‌درستی و راستی است و سراسر کژی و کاستی. این چنین سخنی را در نهادمان کنونی این کشور، به‌سادگی نتوان گفت. به‌ناچار، این گفته را پیشگفتاری می‌باید تا در آن آشکار سازم که از چه گوشه یا دیدگاهی در ایشان یا نبشتارشان درنگریسته‌ام. اکنون در این مرز و بوم، سرشت بیشینه ارزیابی‌های ادبی (نقد‌های ادبی)، یا نان به‌وام دادن به‌این و آن است یا با چنگال‌های تیز و درشت، سنگدلانه خراشیدن چهره نازک‌تر از گل روشن‌اندیشان، برگردان‌کنندگان، هنرمندان، استادان، نویسندگان و فرهیختگان. من که کاره‌ای نیستم و هیچ هنر یا دانش یا رفتار نیکان برای نشان دادن را ندارم و فراز و فرود هیچ پیازی نیستم که بتوانم تصمیمی بگیرم و آن را به کار ببرم، چرا می‌باید به‌سان زورگویان سخن رانم و گرامی سرورانم را از خود برمانم و برنجانم. شگفتی در آرایش رویدادها در این زمینه است که ایشان از نگاه من تندیس شکوهمند رفتار بهین و دانش راستین هستند. در این پیرامون ۳۵ سالی که از آشنایی با ایشان برخوردارم، هیچ کس حتی یک بار ندیده‌ام که از ایشان رنجیده یا نازک‌تر از گل دربارهی ایشان گفته‌ای بر زبان رانده باشد.

جناب بهاء‌الدین خرمشاهی گفتاری پراکنده‌اند زیر نام و نشان «رؤیای ترجمه بی‌غلط قرآن»: قم، سازمان فرهنگی رهبر هشتم شیعیان امام رضا(ع)، زمستان ۱۳۷۳ خ، گرامی نامه بینات، سال یکم، صص ۶۴-۷۱.

در این گفتار در یک‌جا فرموده‌اند: اعلام و اصطلاحات را هم که نباید ترجمه کرد. (ص ۶۹). باز پیش درآمد دیگری داشته باشم گویای اینکه با جنبه‌های ایده‌ئولوژیک اسلامی آن کاری ندارم و فقط و فقط از نگاه علمی و ادبی محض بررسی می‌کنم. نیز نیکویی‌های

ایشان به راستای خود را باید اندک اشاره‌ای بر شمارم: یآوری و کمک‌های سرنوشت‌ساز در پی رویدادهای کمرشکن و توان‌فرسای سالیان ۱۳۶۲-۱۳۶۸. برای نمونه فراخوان به همکاری در دانشنامه تشیع به سرویراستاری خودشان، فرآورده آن، چنین که من تاکنون تا حرف «خ» ۱۰۷۱ مقاله برای این دانشنامه نوشته‌ام که بهره بزرگی از آن تا جلد چهارم به چاپ رسیده است و بازمانده‌های آن در کار چاپ شدن است و برآورد می‌شود که این همکاری تا نگارش پنج‌هزار مقاله، پیوستگی داشته باشد. سخن گفتن از این همکاری‌ها، درست در ژرفای همین گفتاری است که من می‌نویسم و شما هم اکنون می‌خوانید زیرا برای استوارسازی سختم، از این همکاری‌ها (به‌ناچار) گواهان خواهم آورد. یکی دیگر از همکاری‌های دانشی ایشان با من این بود که مرا با «دانشنامه بزرگ اسلامی» به‌فرنشی پیکارمند نستوه جناب سیدمحمدکاظم بجنوردی فراخواندند که در آنجا میان ۱۳۶۴/۷/۱۵ تا ۱۳۶۶/۹/۲۵ به‌سان «سرویراستارکل» کار کردم و ۶۰۰ مقاله ۶ جلد نخستین آن را از نگاه علمی و ادبی ویراستم و همه نهادهای دانشی آن را پایه‌گذاردم و چون کار بر غلتک خودسامان دهی‌اش افتاد، کار به‌انبوهی جوانان دانشمند سپردم که شاید تا پایان حرف «یاء» هفتاد سال به‌درازا کشد. نیز فراخوان ایشان از من برای همکاری با گنجینه «بینات» است که نزدیک دو سال است به‌نیکوترگونه‌ای پیوستگی می‌دارد و درست در درون گوهر کارکرد من و ژرفای کارشناسی دانشی من است و مرا میوه‌های مینوی فراوان بخشیده است و اکنون همی بخشد.

اینک به‌چند نکته در نیش‌تار ایشان می‌پردازم: نخست این که پیدا شدن ترجمه‌ی بی‌غلط از قرآن گرامی را به‌سان یک «رؤیا» فرا نموده‌اند. در گویش مردمی کنونی ایران، «رؤیا» فرشته‌ای دست‌نا یافتنی است که تنها در خواب می‌توان دید. در این زمینه به‌گونه‌ی ویژه، من گواهی به‌سان کوه آهنین دارم. برگردانی که من اینک یاد می‌کنم، از رشیددین ابوالفضل احمدبن محمدبن محمود میبیدی است که چندی پیش برای شناساندن وی به‌مردم ایران:

به‌یزد اندرون، انجمن ساختند نشستند و گفتند و برخاستند

کار او در سال ۵۲۰ ق / ۱۱۲۶ م انجام یافته است با این ویژگی: کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، ویراسته علی‌اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ خ، در ۱۰ جلد بزرگ در پیرامون ۷۰۰۰ برگ. میبیدی کار خود را سه‌پاره می‌سازد: نوبت اولی، ترجمه‌ی ساده. نوبت دوم، گسترش بخشیدن به‌گزارش‌های خود. نوبت سوم، عشق و عرفان. کار میبیدی در «نوبت اولی» نه تنها بی‌غلط، بلکه یکی از برجسته‌ترین شاهکارهای آفرینش هنر بشری است و بی‌هیچ‌گونه گمان‌مندی، آراسته‌ترین، آسان‌ترین، ارزنده‌ترین، درست‌ترین،

رساترین، روان‌ترین، زیباترین، شکوه‌انگیزترین، گویاترین شیوه نگارش به زبان پاک پارسی در همه جا در همه روزگاران است علی‌الاطلاق. در این باره، گفتاری در همین گرامی نامه چیستا خواهم آورد با صدها گواه. اینک برای اینکه نبشتار تهی نماند و چهره کلی گویی به خود نگیرد، چند نمونه اندک از عبارت‌پردازی و سخنرانی او می‌آورم: الف - وبرایشان است که توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند، باز خریدن آن به خوراک دادن درویشی. هرروزی را پیمانهای (بقره/۱۸۴/۲). کشف الاسرار، ۱/۴۸۲). ب - و روز روشن، زیش و جهاننداری شما را هنگام ساختیم (نبا/۱۱/۷۸). کشف الاسرار، ۱۰/۳۴۷). ج - چون آمد موسی به آن آتش، آواز دادند او را از کران رودبار از فراسوی راست، در آن جایگاه آفرین کرده برآن، از آن درخت که یا موسی من الله ام خداوند جهانیان (قصص/۲۸/۳۰). کشف الاسرار، ۷/۲۸۹). د - تنها در برابر یک عبارت عربی (هل لك ان تزکی: آیا می‌خواهی پاکیزه شوی)، این توفان شکوهنده بر بالاترین چکاد آفرینش هنری را به راه می‌اندازد چنان که شما می‌پندارید بامداد همین امروز، برترین سخنسرای نوپرداز، فردوسی زمان سروده است. می‌گوید: اوفتدت که پاک و هنری شوی؟ داری توان آن که با آن آبی که بهروز و پیروز گردی؟ (نازعات/۱۸/۷۹). کشف الاسرار، ۱۰/۳۶۴). ه - داستان یوسف گزارش می‌دهد بدین گونه هست که زوزف می‌خواهد برادر تنی اش بنژامین را نزد خود نگه دارد. با همدگر چنین می‌نهند که زوزف آبخوری پادشاه را نهران در جوال گندم بنژامین گذارد و سپس به کاوش پردازد و آبخوری بیرون آورد و بنژامین را بر پایه آیین‌های کبیری آن روزگار به سان برده بازداشت کند و نزد خود نگه دارد. همه کارها انجام شد و کاروان بازرگانان گندم فروش از مصر به راه افتاد. گزاره‌ی عربی می‌گوید: سپس بانگ دهنده‌ای بانگ زد: ای کاروان، همانا بی‌گمان شما دزدانید. و میبیدی چنین در جامه زبان پاک پارسی می‌پوشاند: آنگه آواز دهنده‌ای بر در شهر آواز داد: ای کاروانیان، بدارید که در میان شما دزد است (یوسف/۷۰/۱۲). کشف الاسرار، ۵/۱۰۷). و - داستان شیدایی داوود را چنین گزارش می‌دهد: داوود به کوشک برآمد. زن جوان و زیبایی اوریا فرماندهی ستاد سپاهش را برهنه بر استخر دید و دیوانه او گردید. اوریا را به جنگی بازنگشتنی فرستاد و چون او کشته شد، با دارایی ۹۹ زن جوان زیبا، آغوش به روی دلدار گشاد. یزدان پاک داستان او را در قرآن گرامی به گونه‌ای آورده است که میبیدی چنین پارسی کرده است: آن گه که دادخواهان بر آن کوشک شدند و او از ایشان بیم زد. و ایشان گفتند: مترس. دو تن ایم با یکدیگر به داوری. از ماتن، یکی بردیگری افزونی می‌جوید. پس میان ما به راستی داوری کن. و در فرمان بیداد مران و اندازه داد در مگذران. و ما را راه داد راست فراتمای. این، برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می‌گوید: آن گوسپند فرامن ده و مرا

خداوند آن کن. او باز می‌شکند مزا در سخن. و می‌زور کند بر من به چیره‌زبانی. داوود گفت: بر تو ستم کرد با خواستنِ میش تو که با میشانِ وی به هم بُود. و فراوانی از انبازان و هام‌کاران بریکدیگر افزونی می‌جویند. مگر گرویدگان و نیکوکاران. و ایشان اندکی اند. و داوود بدانست که ما او را می‌آزمودیم. پس آمرزش خواست از خداوند خویش و نماز را درآمد و به دل و آهنگ با ماگشت (صاد/۲۱/۳۸- ۲۴ کشف‌الاسرار، ۳۳۰/۸- ۳۳۱). ز- آیه لا اکراه فی الدین. نزدیک به همه گردانندگان، چنین پارسی کرده‌اند: در کار دین، زور در کار نیست. میبیدی می‌گوید: به‌ناکام، در دین آوردن نیست (بقره/۲/۲۵۶. کشف‌الاسرار، ۶۸۶/۱). درباره ساختار عربی آن گفته می‌شود: نفی محض و مطلق بالای نفی جنس است. نه این که هست و نباید کرد. نیست و نمی‌توان کرد. روشن سخن آن‌که: در تاریخ بشر هنوز حتی یک حالت رخ نداده است که هیچ‌کس، کاری دینی را به‌زور بکنند. میبیدی دو عنصر تازه به‌درون این گستره آورده است: کام. در یک‌جا من گفته‌ام که می‌توانم یک نیشتر ۵۰۰ صفحه‌ای درباره این هنرنمایی میبیدی بنگارم. این را بی‌هیچ‌گمان در برگ‌های زرین همین «چیستا» بخوادم آورد. اندکی از آن را. عنصر دیگر: در دین آوردن. درباره عنصر نخست باید گفت که واژه‌ی هوش‌ریای و رؤیایانگیز و شیرین «کام»، گویای لذت‌گیری و لذت‌بخشی عاشقانه در پیوندهای خجسته‌آهورایی زن و مرد است. شیرین‌ترین و دلپذیرترین واژه مردمی است. میبیدی می‌خواهد بگوید: اگر گرایشی به دین یا کارهای دینی باشد، باید بر پایه «کام» (اوج لذت‌جویی عاشقانه) باشد نه به‌هیچ‌گونه دیگری. اگر چنین سخنی به‌میان بیاید، بیاید دانست که: نمونه‌های تاریخی نشان داده است که فقط و فقط این‌گونه‌اش در «زندگی واقعی» رخ نموده است. هیچ‌گونه دیگری جز این، حتی یک بار در تاریخ و در زندگی واقعی، حتی یک نمونه از پایه، از بنیاد، از ریشه، دیده نشده است. عنصر دیگری که میبیدی می‌آورد، این است: در دین آوردن. می‌خواهد بگوید: همین خود وارد شدن به یک دین، فقط و فقط می‌تواند به‌گونه‌ی لذت‌جویی عاشقانه باشد چه رسد به احکام دینی. پس بی‌هیچ‌گمان‌گونه‌ی داوخواهانه (داوطلبانه) می‌تواند داشته باشد. گونه‌ی دیگرش هرگز دیده نشده است و دیده نمی‌شود و هرگز دیده نخواهد شد.

تا اینجا دیده شد که «رؤیا» به‌دیدار پیوست.

می‌ماند گفت و گو درباره گوهرگفتار ایشان: اصطلاحات و اعلام را هم که نباید ترجمه کرد.

اکنون در جهان کنونی (نیز در درازای هزاران سال) انسان، انبوهی میلیونی از فرهنگ، دانشنامه، دایره‌المعارف، واژه‌نامه و جز این‌ها داشته است و دارد. کارکرد این‌ها چیست؟ ترجمه کردن یا شرح دادن یک اصطلاح یا واژه از یک زبان به‌زبانی دیگر. از همه زبان‌های

جهان به همه زبان‌های جهان. ولی شماره واژگان و اصطلاحات و اعلام، به گونه آشکار، میلیاردی و تریلیاردی و حتی بیش از این‌هاست. کار در مرزبندی واژه‌نامگان و دانشنامگان و دایره‌المعارف‌ها گرفتار نمی‌ماند. در هر سال میلیون‌ها نشتار از همه زبان‌های گیتی به همه زبان‌های جهان ترجمه می‌شود. کار این‌ها چیست؟ ترجمه کردن میلیاردها و تریلیاردها اصطلاح از این به آن، از آن به این. این که از «اصطلاحات».

می‌ماند برگردان یا ترجمه «اعلام». نام‌های ویژه: این، یک واژه درسته است که دو دیدمان (در تئوری و در نظریه) کم دامنه می‌نماید. ولی در کارکرد (در عمل)، چندین هزارگونه است. «علم» یا نام ویژه، یک واژه برای یک نمونه نیست. چندین هزارگونه «علم» هست. هرزبانی به گونه‌ای: کتاب، رود، رودخانه، روستا، دهکده، شهر، کوه، دشت، دره، بیابان، خیابان، سازمان، رخداد، جنگ، پیمان، قرارداد، صلح، آشتی‌نامه، سازش‌نامه، آیین، جشن، سالگرد، یادانه، یادمان، بنیاد، نهاد، خانه، ساختمان، افسانه، داستان، دین، کیش، نژاد، خلق، طایفه، گروه، باند، جریان، خط، روش، دبستان (مکتب در ادبیات و فلسفه)، شخصیت، فیلم، تئاتر، سرود، چکامه، نامه، یادبود، اثر و... هزاران گونه دیگر. چه گونه می‌توان برای واژه‌ای با چنین دامنه بسیار گوناگون و گسترده، یک فرمان یگانه بیرون داد؟

سخن با همان اشاره بالا می‌توانست به گونه درست پایان یابد. فقط یکی دو، یا چند نمونه کوتاه می‌آورم. گرچه هیچ نیازی نیست.

الف - آن بزرگترین شاهکار معماری بشری در سده بیستم که اتحاد شوروی برای مصریان به‌روزگار آن بزرگ‌ترین آبرمرد تاریخ عرب، آن گوهر شب چراغ سده بیستم جمال‌بن عبدالناصر بن حاج حسین (۱۹۱۸ - ۱۹۷۰) ساخت. پنج میلیون هکتار برزمین‌های زیر کشت مصر افزود. و سالانه ۱۲۰ میلیارد کیلووات ساعت کهریا (برق) رایگان به‌درون همه دورافتاده‌ترین روستایان و جنگلان و شهرها روانه ساخت. نامش چیست؟ به پارسی: آب‌بند بلند. عربی آن السد العالی است. انگلیسی آن در پایان آورده می‌شود!

ب - آن کشوری که یکی از بزرگترین امپراتوری‌های استعماری کهن و کلاسیک بود و اکنون شاهبانو الیزابت دوم، زاده ۱۹۲۶ از ۱۹۵۲ بر آن پادشاهی می‌کند، چه نام دارد؟ می‌گویم: نامی ندارد. بسته به این است که در کجا از آن یاد شود. در ایران، انگلستان است. در خود آن سرزمین بدان «اینگلند» می‌گویند. در کشورهای عربی آن‌انجلیز. در فرانسه

به گونه‌ای دیگر!

ج - آن چند کشوری که در کرانه‌ی خاوری دریای سپید میانه جای دارند و برفرانمای جغرافیایی به سان ماه شب یکم دیده می‌شوند، چه نام دارند؟ باز بسته به این است که در کدام کشور از آن یاد شود. یک بار من برای آن واژه پارسی «نوماه بارور» پیشنهاد کردم. این را بگو، بلا بگو. تازی زدگان چندان دشنام و نفرین و کارد و نیش و ناسزا دادند و گفتند و زدند که از مرز و اندازه بیرون رفت. گفتند: تازی آن «هلال خصیب» آسان‌تر و فهمیدنی‌تر است. پناه بر خدا. هزاران بار مرگم را از یزدان آرزو کردم که در میان چه مردمانی دیده به این گیتی نامرد گشوده‌ام. روشن‌اندیشانش اینان‌اند. تا خود «ناآموختگان» و تاریک‌اندیشانش چه باشند. بیگانه‌ای به زور شمشیر گام به درون خانه ما نهاده است و نگاه بد با ناموس مامی دارد. و ما برای پاندازی و پذیرایی و پیشواز و پیوند با او، کارها را برداشته‌ایم و آهنگ دل و جگر همدیگر کرده‌ایم و برهمدیگر پیشی می‌گیریم. پناه بر خدا. آیا شما را به خدا، واژه «نوم»، واژه «ماه» واژه «بارور» از نخستین سال دانش‌آموزی تا واپسین سالی دکترای ادبیات پارسی، چیزی را بهتر از «خصیب» فرا یاد می‌آورد؟ انگلیسی و فرانسوی آن از «نوماه بارور» فهمیدنی‌تر است؟<sup>۲</sup>

د - بزرگ‌ترین و بلندترین «جدار» جهان (عربی‌اش فهمیدنی‌تر از پارسی)، چه نام دارد؟ اگر گلویم را با دندان‌های شان پاره نکنند، با ترس و لرز خواهم گفت: پارسی آن «دیوار بزرگ چین» است. عربی‌اش که از پارسی فهمیدنی‌تر است، «حائط الصین الاکبر» است. انگلیسی‌اش واژه دیگری است.<sup>۳</sup> همه این‌ها گویای این است که در جهان امروز (و دیروز) «اعلام» یا نام‌های ویژه هم ترجمه می‌شوند.

ه - آن پهن‌دشتی برمرزهای کامبوج و تایلند و ویتنام که در سالیان ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵ جنگی از آن جانانه‌های گرم و جانان (تعبیر از مهدی اخوان ثالث) میان میهن پرستان لاتوسی و سپاهیان اشغالگر امپریالیسم بانکی در کار بود، چه نام دارد؟ گویا به زبان «شادروان» پارسی در آن سالیان در رسانه‌های پارسی زبان به آن «دشت جارا» می‌گفتند. عربی «سهل الجرار». انگلیسی «ذی پلین آوجارز». فرانسوی «لاپلن دوژار (لاپلن دوژاغ)». چهارگونه: جارا، جران، جاز، ژاز (یا ژاغ).<sup>۴</sup>

1. L'Anglotaire.
2. Fertile Crescent. Croissant Fertile.
3. The Great Wall of China.
4. The Plain of Jars. La Plaine du Jarre.

و - آن باریکه راهی آبی که در پایانه پایانی خشکادا افریقا جای دارد و از آنجا سوی راست می چرخند و آهنگ بهناب اتلس می کنند، با چه نشانی خواننده می شود؟ خوشبختانه این را از همان پیرامون ۷۰ سال پیش، در کتاب های جغرافیایی درسی «دماغه امید نیک» نام نهادند. عربی اش رأس الرجاء الصالح نام دارد. انگلیسی اش واژه دیگری است!

خود از بنیاد، هرکسی در هر جا زاده می شود، از هر نژاد و رنگ و دین و مردمی باشد، در درازای سالیان بسیار لبان، دندان ها، زبان، کام، گلو، تارهای آوایی، شش و دیگر بخش های دستگاه گویش گری (آرتیکولاسیون) خود را به زبان بومی اش پیوند جاودانه ناگسستنی می دهد و همنو با آن به بار می آورد و هم از این روست که اگر در پی این روند، به سامانی دیگر رود و گرچه صدسال در آن بماند، زبان بیگانه را چنان می گوید که همگان می گویند: «لهجه دارد». گونه نوشتاری و آوایی و گفتاری واژگان همه زبان های گیتی نیز، از آن سوی، خود را با آن آخشیح ها هماهنگ می سازد.

امروزه حتی در میان قبایل (پیش تر) ناهیبخته آمازون، چون فرزندی نو، پا به دامان زیبای خانواده گذارد، بر سر نام نهادنش میان پدر و مادر و کسان ایشان انجمن ها می شود و گفت و گوها به میان می آید تا سرانجام رأی بر یک نام آرام و آرامش یابد. اینک لایه خرده بورژوازی شهری، حتی هموندان رژیم واپس مانده خرده بورژوایی روستایی بسی باریک بینی ها به کار می برند. با این که من استاد تاریخ و فلسفه عربی هستم، چون دانشجویانم به خوبی می دانند که عشقی (و نه علمی) دیوانه وار به زبان پاک پارسی می دارم، در این زمینه با من کنکاش ها می کنند و پرسش های فراوان فراز می آورند. هفته گذشته یکی از ایشان به نزد من آمد و گفت: نوزاد پسری دارم. نام همسرم فرشته است. نام خودم جواد است، نامی پارسی سره که معنای زیبایی داشته باشد و از جواد و فرشته هردو، مایه بگیرد، برای پسرم برگزینید. عجب شری گیر کرده ایم. گفتیم: «فرجاد» نیک می نماید که از نام های هردوتان مایه می برد و معنایی خوش (فرزانه، خردمند) می دارد. بنگرید مردمان تا چه اندازه هشیار و آگاه شده اند که او بی درنگ پاسخ داد: «دساتیری» است. دیگری را پیشنهاد کنید. بارها دانشجویانم به نزد من می آیند و پرسای معنی برای نام های کسان و شهرها می شوند: آقا، آناهیتا یعنی چه؟ بهمن، پدرام، تهمینه، جمشید، چنگیز، خسرو، داراب، رامبد، رستم، ژاله، سارا، شهین، کاوه، گودرز، گیو، لی لی، منیژه،

---

### 1. The Cape of Good Hope.

نسرین، وره‌رام، هوشنگ و... یاسمین یعنی چه؟ اگر بگویم: نمی‌دانم، بی‌درنگ پرخاش می‌آوردند: هزاروپانصد سال پیش از یک مرد عرب نژاد پرسیدند: این چه گونه نام‌هاست که برپسران و دختران خود می‌نهد: پسران را از گونهٔ اَسَد (شیر)، ثعلب (روماه)، ثور (گاو‌نر)، صخر (تخته سنگ)، کلب (سگ)، کلاب (سگان)، نمر (پلنگ). و دختران را از گونهٔ جلاله (شکوه)، جمیله (ماهرو)، حمامه (کبوتربانو)، حمیراء (خوشگل سرخ و سپید)، غانیه (زیبای افسونگر)، هادئه (آرام آرامبخش). گفت: انما نسَمی بناتنا لأنفسنا وأبنائنا لأعائنا: دختران‌مان را برای خودمان نام‌گذاری می‌کنیم و پسران‌مان را برای دشمنان‌مان این‌تئ هوشیاری و آگاهی از آن عرب‌های هوشمند فرزانهٔ آگاه که شوونیستان با نام‌هایی سزای خودشان می‌خوانندشان.

باز دانشجوی دیگری می‌آید: آقا، آستارا یعنی چه؟ بُزْد، بهبهان، بیرجند، پاسارگاد، تهران، جویمند، چناران، خوارزم، دامغان، ری، زبید، ساری، شمیران، کاشان، کرمان، گلپایگان، گناباد، لار، میبد، نهاوند، وانان (از روستاهای شهرکرد)، همدان، یزد یعنی چه: اگر بگویم: نمی‌دانم، بی‌درنگ می‌گویند: چرا همواره برای ما شهرهای عربی را معنی (ترجمه) می‌کنید؟

باز (از دیرباز) آنکه پرسید: بایزید (بسطامی) کیست و چیست؟ پاسخ داد: بایزید همان یزید است با زیادتی. و آنکه می‌خواست کشته شدن «ماکان کاکویی» را هرچه زودتر به‌امیر نوح‌بن منصور گزارش دهد، با کوتاه‌ترین گفتار، نوشت: باز دربارهٔ ماکان. او مانند نامش گشت (چهارمقاله، ویراستهٔ شادروان دکتر معین، صص ۲۴ - ۲۷). این‌ها یعنی چه؟ یعنی این‌که بی‌درنگ، نام پارسی ماکان را به عربی برد (ترجمه کرد) تا فریافتی از آن فراهم آید و بگوید: ماکان (یعنی «نابود») مانند نامش گشت.

همین سخنانی که دربارهٔ اندامانِ رژیْم واپس ماندهٔ خرده بورژوازیِ روستایی گفتم، اکنون در میانِ تبارهایِ آفریقاییِ جنوبی نیز راست می‌آید. یعنی اینکه امروزه شش میلیارد انسان پیشتاز و پیشگام و پیشرفتهٔ آمادهٔ برلبهٔ سدهٔ بیست و یکم، آهنگِ آن را دارند که همه چیز را در زندگی تکوندی و خانوادگی و گروهی خویش «معنی دار» کنند.

اما این‌ها همه‌اش «حاشیه» است. من می‌دانم و جناب آقای خرمشاهی نیز: جان کلام آقای بهاء‌الدین خرمشاهی این است:

به «فارسی» نباید هیچ چیز را ترجمه یا معنی کرد.

خود ایشان هم که اکنون قرآن پژوه هستند، آن هنگام که مترجم بودند، مانند دیگران برای مثال: از انگلیسی به عربی به نام زبان فارسی ترجمه می‌کردند. اینک سه



دانشواژه در هنر «خردمان»<sup>۱</sup> که ایشان به نام «فارسی» از انگلیسی به عربی برگردانده‌اند. نگارش هر سه را با الفبای انگلیسی در پایان خواهم آورد:

عنوان: تحلیل قول و قضیه مهمله: ۱. قانون و قاعده هو هویه. ۲. قانون امتناع تناقض. ۳. قانون امتناع ارتفاع نقیضین و قانون امتناع اجتماع نقیضین (پوزیتیویسم منطقی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱. خورشیدی، صص ۷۷-۷۵).<sup>۲</sup> آری این چنین است برادر: فرنگ و ترک و تازی، زبان فارسی را تیرباران کرده‌اند. پس پایدار و پاینده باد کسی که واپسین تیر «آرامش بخش» را در مغزش بچکاند.

این، سرنوشت زبان پختون‌نست. سرنوشت زبانی است که (به گویش من) «بزرگ‌ترین سخنسرای جهان هستی» را به عالم انسانیت ارزانی داشته است. فردوسی کبیر، آن بزرگ ابرمردی که صدها سال پیش از هربرت اسپنسر و اوگوست کنت و کارل مارکس، «بهره‌کشی مردم از مردم» را نکوهیده و دربارهٔ محبوب‌ترین محبوبش رستم‌دستان، از آن روکه در یکی از خان‌ها خفت و رخس را در مرغزار دیگران رها کرد، واژه «اهرم» را به کار برد و فرمود:

چو از خواب بیدار شد پیلتن بدو دشتبان گفت: ای اهرمن  
چرا اسپ درخید بگذاشتی؟ بر رنج نابرده برداشتی؟  
زبان پاک پارسی را می‌بینید؟ تعبیر زیبای «بر رنج نابرده» را نمی‌نگرید؟  
زبان پارسی

همان باغ و گلستان همیشه خرم و سرسبز  
همان رود خروشان آفرینش آور «خودجوش»  
که روزی، روزگاری، شبچراغ روزگاران بود  
سرود آتش و خورشید و باران بود

اگر تیر و اگر دی، هر کدام و کی  
به قر سورو آذین‌ها، بهاران در بهاران بود.  
کنون ننگ آشیانی نفرت آبادست، سوگش سور  
چنان چون آبخوستی روسپی، آغوش زی آفاق بگشوده  
در آن جاری هزاران جوی پرآب گل آلوده  
و صیادان دریا بارهای دور... (م. امید)

این در زمینهٔ علوم انسانی: منت خدای را عزّ و جلّ که طاعتش موجب قربت است و

1. Logic

2. Law of Identity. Law of Contradiction, Law of excluded middle.

به شکراندرش مزید نعمت. هرنفسی که فرو می‌رود، مُد حیات است و چون برمی‌آید مُفْرِح ذات. پس در هرنفسی دو نعمت موجود است و برهر نعمتی شکری واجب. اعملوا آل دأوود شکراً و قلیل من عبادی الشکور (گلستان سعدی). میان ۵۵ تا ۹۹ درصد عربی. این هم در زمینه دانش‌های آزمونی: دارویی به‌نام ژنتامیسین سیستماتیک: فارماکوکینتیک و سایدافکت‌ها، موارد استعمال: عفونت نوزادان، سپتی سمی، مننژیت، عفونت‌های مجاری ادرار، مجاری تنفسی، جهاز هاضمه، جلدی و عظمی، و سوش‌های حساس به میکروارگانسیم‌های پسودومونا آئروژینوزا، انواع پروتئوس و کلبسیلا، اشیریشیاکولی، آنتروباکترو، انواع سیتروباکترواستافیلوکوک (راهنمای داروهای ژنریک ایران، نوشته دکتر احمد چیت‌ساز، تهران، شبکه، ۱۳۷۱ خورشیدی، ص ۳۳۸). همان. باز ۵۵ تا ۹۹ درصد فرنگی.

چون فریاد دادخواهی برآوری که: فرهنگ و هستی و هست و نیست‌مان را دریابیم، پاسخ می‌دهند: همان واژگان دیوان حافظ، همه چیز ما را بس می‌کند. شما را شاید. ولی دانش‌های برومند و بالنده امروزی رانه. ما در سال ۱۳۵۵ خ در فرهنگستان زبان ایران به‌فرنشین جناب دکتر محمد صادق کیا (من در آن زمان مدیر پژوهشگاه پیوندهای فارسی و زبان‌های دیگر جهان)، آماری میان ۱۳۴۵ - ۱۳۵۵ گرفتیم و پیدا شد که تنها در دانش پزشکی، در این ۱۰ سال به‌اندازه صد هزار سال گذشته، واژه تازه وارد این دانش گشته است. آمار تازه‌ای را من در سال ۱۳۷۳ خ گرفتم و به‌روشنی آشکارا شد که تنها در همین یک سال، به‌اندازه همه تاریخ پزشکی بشری، واژگان نوین به‌درون این هنر بالنده راه یافته است.

با این همه، من به‌اندازه سرسوزنی نوید و نگران و هراسان نیستم. بی‌هیچ گمان می‌دانم که آن دیدار شکوه‌انگیز، آن «رؤیای زیبا» با همه پلشتی‌هایم، زهایم نخواهد کرد. بی‌هیچ گمان رؤیا (به‌گفته ابوفضل میبیدی) رؤیا به‌دیدار خواهد پیوست. باز هم آفرینا «برسوم برادران سوشیانس»:

رهایی را اگرایی است،

جز آن راهی که روید زان گلی، خاری، گیاهی

نیست.

توس: روستای آرمان آباد بالا. آدینه، ۱۹/۳/۷۴